

آشپزی...



فروغ طاعتی

PENKAI
2011

آشپزی...

- مادر بزرگ، تو خیلی آشپزی رو دوست داری مگه نه؟
- آره درسته، از درست کردن غذاهای خوشمزه و خوشگل، خیلی خوشم میاد.
- چرا؟ واسه اینکه شکمو هستی؟
- اوه... آدم می تونه خیلی هم شکمو باشه، ولی غذا درست کردن رو دوست نداشته باشه... آشپزخونه یه آزمایشگاه بزرگه که خیلی چیزارو به آدم نشون می ده... هر عمل ظریفی از آدم، مدیریت، نظم و فکر درست رو می طلبه... آشپزی هم یکی از او کاره‌است...
- پس چرا میگن آدم وقتشو نباید تو آشپزخونه بگذرونه؟...
- واسه اینکه اغلب، مخصوصاً حالا، آدم فکر می کنن که فقط باید معده رو پر کرد، فقط باید خورد و گرسنه نبود...
- خوب آشپزی کردن واسه خوردنه... نه فقط خوردن... خیلی چیزای دیگه توش مطرحه... انجام دادن و یا دریافت یک کار ظریف و دقیق، خیلی از ظرافتهای دیگه رو در انسان بیدار می کنه... آدمو در مقابل زیباییها حساس می کنه... متأسفانه عاداتهای بد زندگی امروز مارو از این مسئله محروم کرده... گذاشتن موبایل کنار بشقاب، رفتن به رستوران برای ملاقاتهای شغلی و تجاری و آوردن تمام تشنجات ناشی از این صحبتها، روی میز... آخ خ خ... که چه فاجعه ای!... من فکر می کنم در چنین حالتی، آدم فرقی بین یک سوپ مارمولک و کار یک آشپز استاد، نمی بینه!

واسه اینکه اهمیت آشپزی رو بهت بگم یه داستانی از متفکر روس **G.I. Guerdjieff** ژرژ ایوانوویچ گرجیف برات تعریف می کنم...

او خودش آشپز خیلی ماهری بود و غذاهای جالبی از ملل مختلف رو بلد بود و حتی بعضی ها رو خودش ابداع می کرد... یه روزی با شاگرداش که اکثرشون پزشک بودند، در حین غذا خوردن داشت از اهمیت آشپزی صحبت می کرد. یکی از شاگرداش برای تائید حرفش گفت: آشپزی مثل پزشکیه....

گرجیف در جواب گفت: نه! پزشکی، شاخه ای از آشپزیه!

گزیده ای از کتاب: شیرینیهای مادر بزرگ شهرزاد...

وجرقه های زندگی یک گمشده کوچک

فروغ طاعتی

